

## پیش‌خواب

**هویت ملی** از منظر رهبر شهید در آیینه یک پژوهش نوانتشار

### وقتی طلایه‌دار نظام «هویت‌ملی» را اشغاف می‌کند

■ **سمانه صادقی**



اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، همانگونه که از عنوان آن هویداست، «درآمدی بر هویت ملی» در اندیشه حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای» را مورد بررسی قرار داده است. این تحقیق ازسوی دکتر عباسعلی رهبر انجام شده و انتشارات انقلاب اسلامی، آن را روانه بازار کتاب ساخته است. مراسم رونمایی از این پژوهش، در ۹ فروردین ۱۴۰۲، در کتابخانه و موزه ملی‌ملک و با حضور اساتید دانشگاه، اندیشمندان، پژوهشگران و فعالان حوزه کتاب برگزار شد. در این آیین مؤلف در آمدی بر هویت ملی، توضیحاتی را در باب چند وجوه تألیف این اثرکسه نمود که شمای از آن به قرار پی آمده است:

«اختر تابناک هویت ملی ما، اهل‌بیت وحی(ع) به ویژه حضور امام رضاع) در کشور ایران است. در این زمینه، تفاوتی بین شیعه و سنی نیست و هر دو بر محور محبت عترت هستند. یک اتفاق بسیار مهمی که در این کتاب رخ داد، این بود که ما توانستیم از ظرفیت‌های روشمند دانشگاهی و علمی روز، برای تبیین مفاهیم و موضوعات مندرج در اندیشه مقام معظم رهبری استفاده کنیم. این اتفاق در باب هویت ملی، به صورت الگویی روشمند که در قالب نظر به داده بنیاد است، در طول ۵۰سال سخنرانی‌ها و بیانات رهبری معظم احصا و بازخوانی شد. از مجموع صحبت‌ها و سخنرانی‌های ایشان در قالب نظریه داده بنیاد، به مفاهیم و موضوعاتی مبنایی رسیدیم. در مقدمه کتاب، بحث روش‌شناسانه و نظری پژوهش آمده و توضیح داده شده است. سپس در دوفصل و پنج گفتار، به نظر به



۱۲بهمن ۱۴۰۴. دیدار با اقسام مختلف مردم به مناسبت چهل هفتمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی

اولیه مختار نویسنده می‌رسیم و یا توجه به تکنیک‌های روشنی و نظریه ایسن کتاب، به تئوری هویت ملی از دیدگاه رهبری نزدیک شدیم. در این بحث دو نکته مدنظر است؛ یکی همسانگرایی است که خود را در بحث تعلق، تمهد و آگاهی تاریخی نشان می‌دهد. دوم نگاه ایشان به انسان‌های دنبال صلح و همکاری عمومی است. ایشان آفت تمام مسائلی که تخریبگر هویت ملی است را عدم استقلال دانسته و استقلال را کمک‌کننده به هویت ملی و صیات بخش آن می‌دانند. در چهار گانه نخست، نوع نگاه‌ها، پیشش و بحث‌های ارزشی و احساسی در هویت ملی را نشان می‌دهیم که آنها را در دیدگاه معظم‌له و در یک سید برسنی کرده‌ایم. در سبید دیگر، به بررسی سایر ابعاد هفتگانه هویتی پرداخته‌ایم. این ابعاد هویتی را در بحث‌های مختلف سیاسی، دینی، فرهنگی و زیارتی و…مورد توجه ایشان قرار داده‌ایم. در بحث مردم‌سالاری دینی، رهبر معظم انقلاب اسلامی توجه جدی به اکثریت مردم دارند که در این راستا توجه خاص به حضور و نجابت ملی و ارزش‌های ایرانی – اسلامی است و این مقوله نیز طبیعتاً از نظر دور نمی‌ماند. هنگامی که هویت ملی را بازسازی کنیم می‌توانیم به ملتی پیشرفته، فناور، نوآور و ملتی که دارای آبروی جهانی است، تبدیل شسویم. رهبری معظم از معدود هویت‌پژوهانی هستند که علاوه بر هویت در بحث ملی، به هویت در بحث منطقه‌ای، با طرح بحث وحدت و اتحاد مسلمانان با اثرات مثبت توجه می‌کنند. همچنین ایشان در بحث هویت بین‌المللی، دارای ابتکاری به عنوان هویت صلح بین‌المللی هستند که می‌تواند در موضوع خود بسیار راهگشا و پیش برنده باشد…»



شهید آیت‌الله العظمی سیدعلی خامنه‌ای پس از عمامه‌گذاری در نجوانی

### رهبر شهید، آغازین دوره از تحصیلات و شرایط فرهنگی وقت در آیینه روایت‌های خویش گفته

## در دوره‌ای معمم شدم که تمسخر عمامه عادی بود!

■ **محمدرضا کائینی**

همانگونه که پیش‌تر در «سوگ خورشید» اشعارت بردیم، در این ایام قصد داریم که به بازخوانی تحلیلی خاطرات رهبر شهید انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله‌العظمی سیدعلی خامنه‌ای (قده) بپردازیم. در مقال پی آمده، آغازین دوره از تحصیلات آن بزرگ و نیز شرایط اجتماعی و وقت نگاه عمومی به روحانیت در شهر مشهد، مورد توجه قرار گرفته است. امید آن‌که تاریخ پژوهان انقلاب اسلامی و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **تحصیل در نخستین مکتب خانه**

آغازین‌ادوار تحصیل و چگونگی طی شدن آن، از آن روی که در شکل‌گیری شخصیت هر فرد اهمیتی به سزادارد، در بازخوانی کارنامه خویش نیز جایگاهی مهم را به خویش اختصاص می‌دهد. در مرور زندگینامه خود گفته رهبر شهیدانقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله‌عظمی سید علی خامنه‌ای نیز پس از خاطرات مربوط به خاستگاه خانوادگی، آغاز تحصیلات ایشان را به بازنامی نشستیم. این دوره بنا بر شرایط وقت، نخستت از دو مکتب خانه در مشهد آغاز شده و سپس در مدرسه دارالتعلیم دیناتی آن شهر، تداوم یافته است:

«تحصیلات من، در مکتب آغاز شد. قسمت چنین بود که پیش از ورود به دبستان، در دو مکتب‌خانه درس خوانم. نخستین مکتب را – که در چهار سالگی وارد آن شدم – یک زن اداره می‌کرد. من میل به گوشه‌گیری داشتم و خود را با درس سازگار نمی‌یافتم. شاید – چنان‌که خواهم گفت – این به خاطر ضعف بینایی‌ام بود. تصویری که اکنون بیش

### شهید آیت‌الله خامنه‌ای: «ما از زمان کودکی، بسا پدیده مسخره کردن عمامه مواجه بودیم. آنقدر کلمات تمسخر آمیز شنیدیم که این پدیده در نظر ما عادی نشده بود لذا به علت آن نمی‌اندیشیدیم! فقط وقتی بزرگ شدم، به حافظه‌ام مراجعه می‌کردم و شگفت‌زده می‌شدم. هیچ معممی از این پدیده در امان نمانده بود. این جو، نتیجه نقشه حساب‌شده‌ای برای جداسازی روحانیون از زندگی مردم بود…»

از هر چیز از این مرحله در ذهنم هست، روش‌های غلط آموزشی و پرورشی است. هیچ برنامه آموزشی در کار نبود. آنچه بر مکتب‌خانه حاکم بود، خشونت و سخت‌گیری بی‌دلیل بود. به یاد دارم گاهی ملاباجی به برخی جلسات می‌رفت و همسایه‌اش – رباب – را به جای خود می‌گذاشت و رباب در پُر کردن وقت ما با کارهای بیهوده، مهارت داشت!از جمله اینکه ما را به صف می‌کرد و به نزد شوهرش – که زمینگر بود – می‌برد. ما یکی یکی از جلوی او می‌گذشتیم و او با چوبی که در دست داشت، به کف دست‌های ما می‌زد! برادر بزرگ‌ترم نیز در این مکتب با من بود. در سال ۱۳۳۲ – که پنج، شش ساله بودم – پدر

ما را به مکتب دیگری فرستاد که در اتاقی در یکی از مساجد بود. هنوز آن اتاق درس را به یاد دارم که اتاقی تاریکی بود. شاید هم این تصور، ناشی از ضعف بینایی من بوده باشد. این‌معلم، به ما خیلی توجه کرد و ما را سمت چپ خود نشاند. ما همواره مورد توجه او بودیم. من و برادرم در این مکتب درس عمّ جزء را شروع کردیم که با آموزش حروف الفبای عربی آغاز می‌شد و پس از آن، به آموزش جزء سی‌ام قرآن کریم می‌پرداختند و از سوره «ناس» شروع می‌کردند. این معلم به جز ما، با سایر شاگردان سخت‌گیر و خشن بود. آنچه امروز از این مکتب در حافظه‌ام مانده، تند و خشونت این مرد و سرما و تاریکی است. من راه خانه تا محل درس را با کفش‌های طی می‌کردم که سوراخ بود و زمستان از سوراخ آن، آب و گل وارد می‌شد و پایم را گلی می‌کرد. از کارهای عجیبش این بود که روز پنج‌شنبه شاگردان را پیش از آنکه مرخص شوند، به صف می‌کرد و به آنها می‌گفت: من زیر زبان‌های شما مُهر می‌زنم، هر کس در روز جمعه مقید به

خواندن نماز باشد، اثر مُهر روی زبانت می‌ماند و گرنه محو می‌شود! بعد مُهری برمی‌داشت و در مرکب آغشته می‌کرد و زیر زبان هر یک از شاگردان را مُهر می‌زد! صبح شنبه قیامت بود! شاگردان در صف می‌ایستادند، زبان‌هایشان را برای بازیبندی و تفتیش بیرون می‌آوردند، و برخی هم سخت تنبیه می‌شدند! من هم با شاگردان در صف می‌ایستادم و از ترس گریه می‌کردم! ترسم از کتک خوردن خود، چون ما را احترام می‌کرد و نمی‌زد، اما از هول و وحشت این صحنه، به گریه می‌افتادم…»

■ **اخراج رضاخان از ایران، مجال یافتن فعالیت‌های دینی و تحصیل در «دارالتعلیم دیناتی»**

با فرا رسیدن شهرپور ماه ۱۳۳۲ و راندن رضاخان از کشور در پی ۲۰سال اختناق، مجالی برای فعالیت‌های مذهبیون پدید آمد. این امر در مشهد، با تأسیس برخی مدارس مذهبی به سبک نوین، خود را نشان داد. امام شهید در این دوره، تحصیلات خویش را در یکی از این مدارس – که دارالتعلیم دیناتی نام داشت – ادامه داد. وی در مقطع یاد شده، شخصیت‌های میزز دینی و سیاسی مشهد و ایران را در آن مدرسه دید و حتی در حضور برخی آنان، به قرائت قرآن کریم پرداخت:

«دهه ۲۰ با کنار گذاشته شدن رضاخان از قدرت در سال ۱۳۳۰ آغاز شد و با جریان مصدق در سال ۱۳۳۰، به پایان رسید. در این دهه خطر کمونیسم در ایران –به ویژه پس از واقعه آذربایجان– بالا گرفت. قدرت حاکمه برای مقابله بسا این خطر، میدان را برای برخی فعالیت‌های دینی باز کرد. در همین دهه نخستین مدرسه جدید دینی به نام دارالتعلیم دیناتی، در مشهد تأسیس شد. نادر سلطنت پهلوی‌ها، حکومت برای حذف نهاد روحانیت، به تلاش گسترده‌ای دست زد. در مقطع زمانماری رضاخان این حرکت صرفاً مورد نظر قزاق منتهی شد که حتی به توسعه نفوذ این قشر نیز انجامید. در دوره سلطنت فرزندش اما این رویکرد جنبه نرم نیز یافت و طبعاً جماعتی از ناآگاهان و فریب‌خوردگان را به خویش جلب کرد. آیت‌الله خامنه‌ای در دوره پس از شهریور ۲۰معمم شد؛ دوره‌ای که طلاب از فضای فرهنگی آن و واکنش بخش‌هایی از جامعه نسبت به حوزویان، خاطرات خوبی نداشتند:

مدیریت آن را میرزا حسن تدین برعهده داشت که اهل کرمان و ساکن مشهد بود. وقتی من رئیس جمهور بودم، او به دیدنم آمد. این مدرسه را گروهی از مؤمنان خیر تأسیس کردند که یکی از آنها شیخ غلامحسین تبریزی، همدرس و هم‌مباحثه‌ای شیخ محمد خیابانی در تبریز و یکی از علمای موفق در امر تبلیغ بود. این مدرسه، یک دبستان کامل شامل سال اول تا ششم بود. شش‌ساله بودم که وارد این مدرسه شدم و مرا در کلاس اول نساندند. برادرم را که ۱۰ساله بود هم، در کنار دانش‌آموزان سال چهارم نشاندند. خاطریم است که من در سه سال اول، احساس عقب‌افتادگی در دروس را داشتم؛ سپس در سال‌های چهارم و پنجم و ششم شاگرد اول شدم! علت این دگرگونی برای من روشن نبود، ولی چند سال پیش حقیقت را کشف کردم. یادم آمد که در سال چهارم در ردیف جلوی کلاس درس نشستم و دیگر آنچه را معلم روی تخته سیاه می‌نوشت، می‌دیدم و در نتیجه آنچه را می‌گفت، درمی‌یافتم. در سه سال پیش از آن، دور از تخته‌سیاه می‌نشتم و به سبب ضعف بینایی، نوشته‌های روی تخته سیاه را نمی‌دیدم، در نتیجه درس معلم را نیز نمی‌فهمیدم. هنوز آن روز درخشان را که درهای دروس بر رویم گشوده شد، به یاد دارم. زنگ اول آن روز، درس حساب داشتیم و من ازسوی معلم خیلی تشویق شدم. این یک نکته آموزشی و تربیتی است که من در زمان تصدی ریاست جمهوری در مصاحبه‌ای به مناسبت افتتاح سال تحصیلی جدید، معلمان را به آن توجه دادم. در این مدرسه، در تجوید قرآن کریم و تلاوت آن با صدای خوش زیانزد بودم. در مراسم دبستان و مراسم استقبال از شخصیت‌هایی که به مدرسه می‌آمدند، قرآن تلاوت می‌کردم؛ از جمله در حضور آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی قرآن خواندم. ایشان در اواخر دهه ۲۰ به مشهد آمد (۱۳۲۹ یا ۱۳۳۰ هـ. ش) و مدرسه به استقبال ایشان رفت. من در آن هنگام، ۱۲ساله بودم. هنوز به یاد مانده که آقای کاشانی با عده‌ای از علما نشسته بود؛ اما چهره آن علما در ذهنم روشن نیست، چون چشم ضعیف بود. همچنین در آغاز ورود آیت‌الله حاج‌آقا حسن قمی به مشهد پس از وفات پدرش، در حضور ایشان نیز قرآن خواندم. برخی از مؤسسان مدرسه، مقلد پدر ایشان بودند. آقای قمی به مدرسه آمد. ما به صف ایستاده بودیم. من و یکی از شاگردان جلو آمدیم و قرآن و برخی محفوظات دینی خود را خواندیم. من از ایشان جایزه گرفتم و هنوز هم به یاد هست که کتاب تعلیمات دینی تألیف سید حسام‌الدین فال‌اسیری شیرازی بود. بعدها این نویسنده را دیدم که به مشهد تبعید شده بود و گهگاه به نزد پدرم می‌آمد…»

■ **آغاز حضور بر خوان پربرکت قرآن**
پیشینه انس و پیوستگی فراوان شهیدخامنه‌ای با قرآن نزدیک شد، همگی –از جمله خود من!– فریاد زدند: آشیخ… آشیخ… این کلمه به تنهایی حرف زشتی نیست، چون مخفف آقا شیخ است اما وقتی دسته‌جمعی با او خنده فریاد می‌شد، نشان از تمسخر داشت؛ وقتی به ما نزدیک شد، سر الاغ را به سمت ما برگرداند و با عصیانیت به سمت ما آمد. بچه‌ها گریختند و من بر جا ایستادم! از خر پیاده شد و نزدیک من آمد. هم مرا و هم پدرم را می‌بوسید و هم می‌دانست که من معمم هستم. لذا با لبخندی آمیخته به تعجب و گلابه و با نرمی و مهربانی گفت: شما دیگر چرا سید عزیز!؟…»

■ **موج شایعه‌پردازی علیه روحانیت، در دوره پس از شهریور ۲۰**
اکنون می‌توان از تاریخ پس از شهریور ۲۰، اینگونه استنتاج کرد که عدم توفیق نیروهای مذهبی در دوره نهضت ملی و نهایتاً کودتای ۲۸مرداد ۱۳۳۲، تا حدی ناشی از ذنبت‌سازی‌هایی بود که علیه روحانیت انجام می‌گرفت و بخش‌هایی از آن، جامعه را از خویش متأثر می‌ساخت. این فرایند در شهر مقدسی چون مشهد نیز رواج داشته است که در پامان‌های قائد شهید، به ترتیب پی‌آمده مورد توجه و روایت قرار گرفته است:

«این جو، نتیجه نقشه حساب‌شده‌ای برای جداسازی روحانیون از جامعه و زندگی مردم بود و برای این منظور از شایعات بهره می‌جستند. هنوز هم به یاد دارم که این شایعه میان مردم رواج داشت که گروهی از روحانیون در اطراف مشهد، مجلس شبانه‌ای برپا کرده‌اند و در سماع، عرق ریخته‌اند و در قوری، شراب و مشغول مستی و عریذه‌کنشی بوده‌اند! بسیاری از مردم می‌گفتند: ما این صحنه را به چشم خود دیده‌ایم! برخی هم می‌گفتند: ما از کسی شنیده‌ایم که با چشم خود دیده است! ساختگی بودن این داستان پیداست، خب، چرا شراب و عرق را به این صورت گذاشته بودند؟! چه دلیلی داشت در فضای باز و در انظار مردم، در چنین جلسه‌ای بنشینند؟! ستر تا نه داستان، حکایت از دروغ بودن آن دارد. با این همه، من آن را از خیلی‌ها شنیدم و همه می‌گفتند: دیده‌ایم یا از کسی شنیده‌ایم! روحانیون مسئولیت دفاع از اسلام را در برابر هر گونه انحراف در جامعه دارند و وظیفه خود می‌دانند که علیه سسلطه هر مستمگر یا بیگانه‌ای بر جامعه اسلامی مبارزه کنند. آنان بر مبنای این مسئولیت، در تاریخ معاصر ایران مواضع سرسختانه‌ای در برابر اشغالگران و طاغوت‌ها و خودکامگان داشته‌اند.»



شهید آیت‌الله العظمی سیدعلی خامنه‌ای در کنار جمعی از دانش‌آموزان

## تاریخ

تاریخ ۶۰-۸۵۳۳

## ۹ جوان

شماره ۹۵۹۲ |

«در ایران معمولاً کسانی که به‌امور دینی اشتغال دارند، اعم از طلاب و اساتید و مبلغان، عمامه برسر می‌گذارند. عمامه نماد وجود آن طایفه‌ای است که در دین «تفقه» می‌کنند؛ دین را تبلیغ می‌کنند و در برابر مخالفان دین می‌ایستند. از همین روی دست‌نشانندگان استعمار و مبلغان لائیسسیم، بسا عمامه جنگیده‌اند. رضاشاه دستور داد، تا عمامه‌ها را بردارند و کلاه پهلوی بر سر بگذارند. پسرش از این تصمیم شکست‌خورده عقب‌نشینی کرد، اما دستگاه حاکمه نقشه کشید تا یک روحیه عمومی ایجاد کند و عمامه را مورد تحقیر و استهزا قرار دهد. در کودکی وقتی کلاس دوم ابتدایی بودم، عمامه گذاشتم. علت این عمامه‌گذاری زود هنگام آن بود که در آن دوران، مردم عادت به پوشاندن سر داشتند. طبیعتاً پدر حاضر نبود ما کلاه پهلوی به سر بگذاریم؛ بنابراین چاره‌ای جز عمامه نبود. عمامه ما را مادر می‌بست. تحت‌النگ – دنباله پارچه عمامه – را هم که معمولاً در سمت چپ می‌گذارند، ایشان در سمت راست می‌گذاشت. ما از زمان کودکی، با پدیده مسخره‌کردن عمامه مواجه بودیم. آنقدر کلمات تمسخرآمیز شنیدیم که این پدیده در نظر ما عادی شده بود و لذا به علت آن نمی‌اندیشیدیم! فقط وقتی بزرگ شدم، به حافظه‌ام مراجعه می‌کردم و شگفت‌زده می‌شدم. هیچ معممی – چه بزرگ و چه کوچک – از ایسن پدیده در امان نمانده بود…»

■ **شما دیگر چرا سید عزیز؟**

خاطره‌ای که از راوی شهید در ذیل می‌آید، در واقع پیوستی برای بخش پیشین است؛ داستانی که می‌تواند به عنوان نمادی از فضا سازی علیه ارباب عثمانم در دوران پس از شهریور ۲۰ و یله‌گی فضای فرهنگی و اجتماعی ایران قلمداد شود:

«تمسخر عمامه و علمای دین در ایران، به شیوه‌های مختلف رایج بود و به صورت یک روحیه عمومی جمعی درآمده بود و همه بخش‌های جامعه را در بر می‌گرفت و حتی من هم از این روحیه عمومی، در سلامت نماندم! در محله ما، شخص معممی به نام شیخ فائقی بود. او مردی فاضل بود که در مجالس روضه می‌خواند. عمامه بزرگی بر سر می‌گذاشت و محاسنی کم‌بشت بر چهره داشت و ایلی تنند تیز سوار می‌شد. خانه‌اش، در کوچه مجاور کوچه ما بود. او هر روز، سوار بر الاغش از جلوی خانه ما می‌گذشت و در کوچه‌ها با سرعت حرکت می‌کرد. یک روز با دوستانم، مشغول بازی والیبال بودم. من به این ورزش، بیش از سایر ورزش‌ها پرداخته‌ام. هنگام بازی، عمامه را برمی‌داشتم و به پوشیدن همان قبا – که آن هم جزء لباس‌های طلاب و روحانیون است – اکتفا می‌کردم. در حین بازی متوجه شدیم که آقای فائقی سوار بر الاغ و از دور با سرعت می‌آید. بچه‌ها با هم قبا قرار گذاشتند که او از مسخره کنند. وقتی نزدیک شد، همگی –از جمله خود من!– فریاد زدند: آشیخ… آشیخ… این کلمه به تنهایی حرف زشتی نیست، چون مخفف آقا شیخ است اما وقتی دسته‌جمعی با او خنده فریاد می‌شد، نشان از تمسخر داشت؛ وقتی به ما نزدیک شد، سر الاغ را به سمت ما برگرداند و با عصیانیت به سمت ما آمد. بچه‌ها گریختند و من بر جا ایستادم! از خر پیاده شد و نزدیک من آمد. هم مرا و هم پدرم را می‌بوسید و هم می‌دانست که من معمم هستم. لذا با لبخندی آمیخته به تعجب و گلابه و با نرمی و مهربانی گفت: شما دیگر چرا سید عزیز!؟…»

■ **موج شایعه‌پردازی علیه روحانیت، در دوره پس از شهریور ۲۰**

اکنون می‌توان از تاریخ پس از شهریور ۲۰، اینگونه استنتاج کرد که عدم توفیق نیروهای مذهبی در دوره نهضت ملی و نهایتاً کودتای ۲۸مرداد ۱۳۳۲، تا حدی ناشی از ذنبت‌سازی‌هایی بود که علیه روحانیت انجام می‌گرفت و بخش‌هایی از آن، جامعه را از خویش متأثر می‌ساخت. این فرایند در شهر مقدسی چون مشهد نیز رواج داشته است که در پامان‌های قائد شهید، به ترتیب پی‌آمده مورد توجه و روایت قرار گرفته است:

«این جو، نتیجه نقشه حساب‌شده‌ای برای جداسازی روحانیون از جامعه و زندگی مردم بود و برای این منظور از شایعات بهره می‌جستند. هنوز هم به یاد دارم که این شایعه میان مردم رواج داشت که گروهی از روحانیون در اطراف مشهد، مجلس شبانه‌ای برپا کرده‌اند و در سماع، عرق ریخته‌اند و در قوری، شراب و مشغول مستی و عریذه‌کنشی بوده‌اند! بسیاری از مردم می‌گفتند: ما این صحنه را به چشم خود دیده‌ایم! برخی هم می‌گفتند: ما از کسی شنیده‌ایم که با چشم خود دیده است! ساختگی بودن این داستان پیداست، خب، چرا شراب و عرق را به این صورت گذاشته بودند؟! چه دلیلی داشت در فضای باز و در انظار مردم، در چنین جلسه‌ای بنشینند؟! ستر تا نه داستان، حکایت از دروغ بودن آن دارد. با این همه، من آن را از خیلی‌ها شنیدم و همه می‌گفتند: دیده‌ایم یا از کسی شنیده‌ایم! روحانیون مسئولیت دفاع از اسلام را در برابر هر گونه انحراف در جامعه دارند و وظیفه خود می‌دانند که علیه سلطه هر مستمگر یا بیگانه‌ای بر جامعه اسلامی مبارزه کنند. آنان بر مبنای این مسئولیت، در تاریخ معاصر ایران مواضع سرسختانه‌ای در برابر اشغالگران و طاغوت‌ها و خودکامگان داشته‌اند.»